

تکلیف آراء وحدت رویه لازم الاتباع از نظر تطبیق با قانون اساسی و موازین شرع

طبق قانون مربوط به وحدت رویه قضایی مصوب ۷ تیرماه ۱۳۲۸ «هرگاه در شعب دیوان عالی کشور نسبت به موارد مشابه رویه های مختلف اتخاذ شده باشد به تقاضای وزیر دادگستری یا رئیس دیوان مزبور و یا دادستان کل، هیأت عمومی دیوان عالی کشور که در این مورد لااقل با حضور سه ربع از رؤساء و مستشاران دیوان مزبور تشکیل می یابد موضوع مختلف فیه را بررسی کرده و نسبت به آن اتخاذ نظر می نمایند در این صورت نظر اکثریت هیأت مذکور برای شعب دیوان عالی کشور ویرای دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است و جز بموجب نظر هیأت عمومی یا قانون، قابل تغییر نخواهد بود و برطبق ماده ۳ از مواد اضافه شده به «قانون آئین دادرسی کیفری اول مرداد ۱۳۳۷ کمیسیون مشترک خاص دو مجلس» هرگاه از طرف دادگاهها اعم از جزائی و حقوقی راجع به استنباط از قوانین رویه های مختلفی اتخاذ شده باشد دادستان کل پس از اطلاع مکلف است موضوع را در هیأت عمومی دیوان عالی کشور مطرح نموده رأی هیأت عمومی را در آن باب بخواهد. رأی هیأت عمومی در موضوعاتی که قطعی شده بی اثر است ولی از طرف دادگاهها باید در موارد مشابه پیروی شود» همانطور که ملاحظه می شود دو قانون عادی یکی در سال ۱۳۲۸ و دیگری در سال ۱۳۳۷ به هیأت عمومی دیوان عالی کشور اجازه داده است در جهت وحدت بخشیدن به آراء محاکم و شعب دیوان عالی کشور تصمیمی اتخاذ نماید که در موارد مشابه لازم الاتباع باشد و جز با قانون ورأی وحدت رویه دیگری، تغییر پیدا نکند به عبارت دیگر در مقام رسیدگی استنباطات مختلفی که از قوانین وجود دارد، قانون وضع کند. رویه ای اتخاذ نماید که در موارد مشابه لازم الاتباع باشد یعنی قاعده کلی را بیان کند که جز با قانون ورأی وحدت رویه دیگری قابل تغییر نباشد.

مواد قانونی فوق‌الذکر با تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی از اثربیننده بلکه موارد اعمال آن بیشتر شده است. هیأت عمومی دیوان عالی کشور در موارد بسیاری در سالهای اخیر رأی وحدت رویه لازم‌الاتباع صادر کرده و به قانون عادی ۱۳۲۸ و ۱۳۳۷ استناد کرده است و می‌گویند برابر اصل ۱۶۱ قانون اساسی این وظیفه برای دیوان عالی کشور پذیرفته شده است این اصل می‌گوید «دیوان عالی کشور به منظور نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم و ایجاد وحدت رویه قضایی . . . تشکیل می‌گردد.» تصریح قانون اساسی به اینکه ایجاد وحدت رویه قضایی از وظایف دیوان عالی کشور است و این تصریح در زمانی صورت گرفته که هیأت عمومی قوانین سال ۱۳۲۸ و ۱۳۳۷ را به همین منظور اجراء می‌کرده که حاکی است قانون اساسی همین روش را پذیرفته است و به قوه قضائیه برخلاف تفکیک قوا اجازه داده قاعده کلی لازم‌الاتباع وضع کند. مراجعه به اصول قانون اساسی نشان می‌دهد به اینکه به استقلال سه قوه مقننه، اجرائیه و قضائیه تصریح شده (قسمت اخیر اصل ۵۷) و در اصول ۵۸ و ۶۰ و ۶۱ به ترتیب تقنین و اجراء و قضاء برای آنها معین گردیده مع الوصف به نحو گسترده‌ای امر تداخل قوا در اصول قانون اساسی به چشم می‌خورد هر یک از سه قوه علاوه از وظیفه خاص خود بخشی از وظایف دو قوه دیگر را هم عهده‌دار است. قوه مقننه هم وظایف شبه قضایی دارد (اصل ۹۰ - اصل ۵۵) و هم وظایف اجرائی (اصل ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ و بعضی اصول دیگر) قوه مجریه با صلاحیت تصویب تصویب‌نامه‌ها، آئیننامه‌ها، اساسنامه‌ها (اصل ۱۳۸ - ۷۴) در امر قوه مقننه دخالت می‌نماید و با حق تشکیل کمیسیون‌ها و هیئت‌های گوناگون عملاً در حل و فصل قسمتی از اختلافات و منازعات شرکت دارد (قوانین کار، قوانین مالیاتی و اداری) و بنابراین وضع قوه قضائیه هم در تداخل وظایف، همچون دو قوه دیگر است در عین اینکه مرجع رسمی تظلمات و شکایات است و قاضی موظف است حکم هر دعوی را از قانون بیابد و نمی‌تواند از رسیدگی امتناع نماید به وضع بی‌سابقه‌ای وظایف اجرائی و در حدی وظایف تقنینی پیدا کرده است رئیس قوه قضائیه همگام با رئیس جمهور و رئیس مجلس در ایجاد و ارائه خط‌مشی‌ها و سیاست‌های کلی نظام نقش دارد (اصل ۱۷۶) در شورای بازنگری قانون اساسی (اصل ۱۷۷)، شورای عالی امنیت ملی (اصل ۱۷۶)، مجمع تشخیص مصلحت نظام (اصل ۱۱۲ و اساس رویه)، شورای موقت رهبری (اصل ۱۱۱)، شورای پی‌گیری انتخاب رئیس جمهور (اصل ۱۳۱) مشارکت دارد. نمایندگان مثل نمایندگان دو قوه دیگر نسبت به سازمان صدا و سیما نظارت دارند (اصل ۱۷۵) و حتی با پیشنهاد وزیر دادگستری

به رئیس جمهور در ترکیب دولت هم به نوعی سهیم می باشد (اصل ۱۶۰) و با توجه به اصول ۱۵۶ و ۱۵۸ و ۱۶۰ و ۱۷۴ وظایف اجرایی مستقیم این قوه کم نیست علاوه از تهیه لوایح قضایی متناسب با جمهوری اسلامی (بند ۲ اصل ۱۵۸) که به عهده این قوه گذاشته شده همانطور که قبلاً گفته شد در اصل ۱۶۱ رسماً و صریحاً «ایجاد وحدت رویه قضایی» را یکی از وظایف دیوان عالی کشور شناخته است وحدت رویه یعنی معیار و قاعده کلی ایجاد کردن، طبعاً وقتی قانونی ساکت باشد یا نقص و اجمال داشته باشد رویه های قضایی جای قانون را می گیرد و در اینجا باید دید این آراء وحدت رویه که از جانب هیئت عمومی دیوان عالی کشور ایجاد می شود و جای قانون را می گیرد و لازم الاتباع هست نیاز به تطبیق با موازین شرع و قانون اساسی را ندارد؟ اگر قضات دادگاهها آن را خلاف قانون اساسی یا شرع یافتند باید به هر حال آن را مثل دیگر قوانین اجراء کنند یا می توانند مانند تصویب نامه ها و آئین نامه های دولت از اجرای آن امتناع نمایند.

اگر این اصل کلی مورد پذیرش است که همه مقررات کشور باید در چارچوب قانون اساسی باشد و اگر اصل و قانون اساسی هم که مقرر داشته «کلیه قوانین و مقررات مدنی . . . و غیر اینها باید براساس موازین اسلامی باشد باید دید تکلیف آراء لازم الاتباع هیئت عمومی چیست؟ آیا مشمول اصل و قانون اساسی هستند یا نه؟ آیا اگر رویه لازم الاتباع با قانون اساسی مغایر بود تکلیف چیست؟ آیا شورای نگهبان در این رابطه وظیفه ای دارد یا خیر؟ در هیچیک از اصول قانون اساسی مرجع خاصی برای این موضوع پیش بینی نشده آیا این عدم پیش بینی به آن معنی است که نیازی به مرجع خاص تطبیق در این مورد نیست؟ آیا آراء وحدت رویه لازم الاتباع معاف از محدوده شمول قانون اساسی اند؟ آیا قضات دیوان عالی کشور در جایگاه مطمئنی قرار دارند و طبعاً تصمیماتی خلاف قانون اساسی و موازین شرع ندارند؟ گمان انحرافی در تصمیمات آنها نیست؟ از آنجا که قانون اساسی قانون چارچوب است و همه قوانین و مقررات کشور باید خود را با قالب آن تطبیق بدهند و همه این اصل را پذیرفته اند که قوانین عادی را منطبق با قانون اساسی وضع نمایند و از آنجا که در جمهوری اسلامی حاکمیت با موازین اسلام است و اصل و قانون اساسی با تأکیدات زیاد این مطلب را بیان کرده است. بدون تردید آراء وحدت رویه که در حکم قانون اند باید به نحوی و از جانب مرجعی با موازین شرع و قانون اساسی تطبیق گردند باید دید این نحوه کدام است؟ و نهایتاً مرجع کجاست؟

ممکن است تصور شود که چون اصل ۹۱ قانون اساسی پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی را به عهده شورای نگهبان گذاشته، پس این تکلیف به عهده شورای نگهبان می‌باشد در هر مورد که نظری با اکثریت در هیئت عمومی دیوان عالی کشور داده شد که جنبه لازم‌الاتباع دارد باید به شورای نگهبان فرستاده شود و مثل مصوبات مجلس آن تطبیق انجام گیرد و هرگاه شورای نگهبان وحدت رویه را مغایر با شرع و قانون اساسی ندانست اجراء شود والا هیئت عمومی تکلیف به اصلاح آن طبق نظر شورای نگهبان داشته باشند اما وقتی به اصول قانون اساسی در ارتباط با شورای نگهبان یعنی اصل ۹۱ به بعد مراجعه می‌نمائیم ملاحظه می‌شود همه جا مصوبات مجلس شورای اسلامی را هدف قرار داده است در اصل ۹۱ می‌گوید «به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با آنها . . .» در اصل ۹۳ می‌گوید: «مجلس شورای اسلامی بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد. . .» در اصل ۹۴ می‌گوید: «کلیه مصوبات مجلس شورای اسلامی باید به شورای نگهبان فرستاده شود . . . حداکثر ظرف ده روز از تاریخ وصول از نظر انطباق بر موازین اسلام و قانون اساسی مورد بررسی قرار دهد و چنانچه آن را مغایر ببیند برای تجدید نظر به مجلس بازگرداند . . .» در اصل ۹۵ می‌گوید: در مواردی که شورای نگهبان مدت ده روز را برای رسیدگی و اظهار نظر نهایی کافی نداند می‌تواند از مجلس شورای اسلامی حداکثر برای ده روز دیگر با ذکر دلیل خواستار تمدید وقت شود» در اصل ۹۶ می‌گوید: تشخیص عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با اکثریت فقهاء و تشخیص عدم تعارض آنها با قانون اساسی بر عهده اکثریت همه اعضای شورای نگهبان است» در اصل ۹۷ از ترتیب حضور اعضای شورای نگهبان در مجلس در موارد فوری و غیر فوری بحث شده است همه این اصول در ارتباط با مجلس تنظیم گردیده و گویا شورای نگهبان ارکانی لاینفک از مجلس است، به آن اعتبار قانونی می‌دهد و مصوبات آن را در نهایت، قدرت قانون میبخشد و با این ترتیب چگونه می‌توان این وظیفه شورای نگهبان را به کار استثنائی قوه قضائیه تسری داد، اداره حقوقی دادگستری هم در مقابل سؤال یکی از قضات، نظر مشورتی داده که چون در قانون اساسی وظیفه شورای نگهبان در ارتباط با مصوبات مجلس است و ذکری از نظارت بر تصمیمات قوه قضائیه ندارد. صلاحیت قانونی اظهار نظر نسبت به آراء وحدت رویه دیوان عالی کشور را ندارد.

ممکن است گفته شود شورای نگهبان وظیفه و تکلیف انطباق آراء وحدت رویه

دیوان عالی کشور را در تطبیق قانون اساسی ندارد ولی به اتکای اصل ۴ قانون اساسی فقهای شورای نگهبان حق دارند این تطبیق را از جهت موازنه شرع صورت دهند و هر گاه آن را مغایر با شرع شناختند آن را بلا اثر اعلام نمایند (۱) اما اشکالاتی که در این مورد بنظر می رسد این است که اولاً فقهای شورای نگهبان در این مورد فقط موازین اسلامی را لحاظ می نمایند و مسأله تطبیق با قانون اساسی همچنان بلا جواب می ماند ثانیاً اصل ۴ امر تشخیص را بدون مقدمه و بطور کلی عنوان ساخته در واقع بحث اصل ۴ در فصل اول (اصول کلی) پیش درآمدی است برای قسمت اخیر فصل ششم که به قوه مقننه اختصاص دارد .

۱ - رأی وحدت رویه شماره ۵۲۷ مورخ ۱۴/۶/۱۳۶۸ در مورد موعد تجدیدنظر از احکام دادگاه مدنی خاص به این شرح است:

«قانون تعیین موارد تجدیدنظر احکام دادگاهها ونحوه رسیدگی به آنها مصوب ۱۳۶۷ ظهور براین امر دارد که قانونگذار در مقام تعیین مراجع تجدیدنظر و متقاضیان تجدیدنظر و موارد نقض احکام دادگاهها در مراجع تجدیدنظر، بوده و به موعد مهلت تجدیدنظرخواهی نظری نداشته است و بنابراین ماده ۱۴ لایحه قانون دادگاه مدنی خاص مصوب ۱۳۵۸ که مهلت تجدیدنظرخواهی را ده روز از تاریخ ابلاغ حکم معین نموده به قوت و اعتبار خود باقی است و رأی شعبه ۲۹ دیوان عالی کشور نتیجتاً صحیح تشخیص داده می شود»

این نظر در حالی از جانب هیئت عمومی داده می شود و براساس قانون وحدت رویه سال ۱۳۲۸ در حکم قانون قرار می گیرد و لازم الاتباع می شود که در همین زمینه فقهای شورای نگهبان که طبق قانون اساسی تنها مرجع صلاحیتدار تطبیق قوانین از هر نوع با موازین شرع هستند در موارد متعدد حق اعتراض محکوم علیه را در مواردی که قابل اعتراض است مطلق می دانند و هر موعد و مهلتی که در مصوبات مجلس وجود داشته تحت عنوان مغایر بودن با موازین شرع، رد کرده اند از جمله در نظریه مورخ ۳۰/۱۰/۱۳۶۶ چنین نظر می دهند. «... همچنین تعیین مدت ده روز برای درخواست تجدیدنظر که مستفاد از آن عدم استماع تقاضای تجدید نظر خارج از مهلت مذکور است همانطور که در نظر قبلی ذکر شده، خلاف موازین شرع است و باید اصلاح شود.» البته وارد ماهیت موضوع نمی شویم که ریشه استدلال فقهای شورای نگهبان چیست و ممکن است فقهای دیگری مخالف این نظر باشند و آن را مغایر شرع ندانند اما چون فقهای شورای نگهبان در این خصوص مرجع تشخیص هستند، دادگاهها، نمی توانند با آنها در خصوص تطبیق قوانین با موازین شرعی و قانون اساسی، مقابله کنند. - قانون تعیین موارد تجدید نظر احکام دادگاهها مصوب سال ۱۳۶۷ که در ارتباط با همه انواع احکام است با نظر و اصرار شورای نگهبان موعد را حذف نموده است و بنابراین در زمانی هیئت عمومی دیوان عالی کشور موعد ده روز برای تجدیدنظر را در دادگاههای مدنی خاص پذیرفته که فقهای شورای نگهبان همان را برخلاف موازین شرع می دانند. ممکن است آراء وحدت رویه دیگری هم به همین نحو باشد که به هر حال چنین کنترلی را طبق اصل ۴ قانون اساسی لازم داشته باشد.

یعنی ترتیب عمل به اصل ۴ به عهده اصول ۹۱ تا ۹۹ گذاشته شده و اصل ۴ مستقیماً چاره کار را نمی‌نماید زیرا بر فرض که فقهای شورای نگهبان وحدت رویه لازم‌الاتباعی را منطبق با شرع ندانستند معین نکرده که جانشین مغایر را چگونه و چه کسی پیدا نماید. ثالثاً در مواردی هم که فقهای شورای نگهبان قوانین عادی گذشته را باستناد همین اصل باطل اعلام کرده‌اند مشکلات عملی پیدا شده زیرا نمی‌توانستند قانونی را خود جای قسمت الغاء شده قرار دهند و به همین جهت جمعی معتقدند نسبت به قوانین سابق هم باید مجلس ابتدا قانون جایگزین را تدارک ببیند تا شورای نگهبان با تأیید قانون جدید نسبت به قانون سابق خلاف شرع نظر داده باشد. می‌گویند فقهای شورای نگهبان می‌توانند مغایر بودن قانون مصوب قبل را اعلام نمایند تا مجلس چاره کار را با وضع قانون جدید بنماید ممکن است گفته شود تطبیق آراء وحدت رویه با موازین شرع و قانون اساسی با قضاتی است که تکلیف به تبعیت از آن را دارند هرگاه قاضی در مقام اتخاذ تصمیم، رأی وحدت رویه را مخالف قانون اساسی یا شرع دید به آن اعتنا نمی‌کند و آن را قانون نمی‌شناسد در واقع رفتاری مشابه با آئیننامه‌ها و تصویبنامه‌های دولت دارند درست است که در بعضی از کشورها کار تطبیق قوانین عادی با قانون اساسی با قضات دادگاهها است و در ایران هم در مورد آئیننامه‌ها و تصویبنامه‌ها این اختیار به قضات داده شده ولی از قانون اساسی استنباط نمی‌شود که قضات نسبت به تطبیق آراء وحدت رویه چنین حقی پیدا کرده باشند مگر اینکه چنین آرائی را در حد آئیننامه و تصویب نامه دولت بشناسیم در حالیکه چنین نیست قانون عادی سال ۱۳۲۸ صریحاً آن را در حکم قانون شناخته و بعلاوه بدون هیچ قید و شرطی لازم‌الاتباع دانسته است و تغییر آن را فقط بموجب قانون یا رأی لازم‌الاتباع جدیدی شناخته است.

ممکن است گفته شود مسأله تطبیق، مربوط به قوانینی است که این وظیفه را شورای نگهبان انجام می‌دهد و دیگر مقررات و از جمله آراء وحدت رویه لازم‌الاتباع عنوان مشخص قانون را ندارد و بنابراین لازم نیست دنبال مرجع تشخیص باشیم اما این نظر هم قابل پذیرش نیست زیرا قانون اساسی در مورد قوانین سوقت و آزمایشی تعیین تکلیف کرده (اصل ۸۵) در مورد اساسنامه‌های سازمانها و شرکتهای دولتی اعم از اینکه مجلس تصویب کند یا دولت و یا کمیسیونهای داخلی تعیین تکلیف کرده است (اصل ۸۵) و همچنین در خصوص تصویب نامه‌ها و آئیننامه‌ها طبق اصل ۱۳۸ و ۱۷۰ وضع روشن می‌باشد چرا آراء وحدت رویه در حکم قانون، تکلیفش روشن نباشد باید به سراغ قانون اساسی

برویم و ببینیم غیر از مصوبات مجلس (قوانین عادی) و مصوبات دولت (ایننامه‌ها و تصویب نامه‌ها) که با صراحت مرجع تشخیص دارند آیا مصوبات دیگری هست که از کنترل خارج باشد و مرجع تشخیص و تطبیق نداشته باشد؟ طبق اصل ۱۰۸ تصویب قانون مربوط به تعداد و شرایط خبرگان، کیفیت انتخاب آنها و آئیننامه داخلی جلسات آنان برای نخستین دوره باید به وسیله فقهاء اولین شورای نگهبان تهیه و با اکثریت آراء آنان تصویب شود و به تصویب نهائی رهبر انقلاب برسد چنین قانون استثنائی که مجلس صلاحیت تصویب آن را ندارد در مسأله تطبیق ساکت است البته در مورد تطبیق با موازین اسلامی چون فقهای شورای نگهبان تهیه کننده بوده‌اند و تصویب نهائی رهبر را هم دارد فرض مغایرت ندارد و می‌توان گفت در واقع کنترل فقهای شورای نگهبان را هم دارد اما معلوم نیست از جهت تطبیق با قانون اساسی چه راهی را باید پیش گرفت و از این حیث مثل آراء وحدت رویه است. مجلس خبرگان هم بموجب همین اصل ۱۰۸ دو نوع صلاحیت قانونگذاری کاملاً محدود دارد یکی در محدوده صلاحیتی که اولین فقهای شورای نگهبان داشته یعنی می‌توانند هر گونه تغییر و تجدیدنظر در قانون مربوط به تعداد و شرایط خبرگان، کیفیت انتخاب آنها و آئیننامه داخلی جلسات آنان را بدهند و دیگری تصویب سایر مقررات مربوط به وظایف خود «مجلس خبرگان» را دارند. صلاحیت قانونگذاری مجلس خبرگان نهاد رهبری، هم کاملاً استثنائی است و معلوم نیست این مقررات باید از شمول تطبیق معاف باشد؟ یا چون خبرگان اسلام شناس‌اند و از موازین اسلامی آگاهی کامل دارند نیازی به تطبیق در این قسمت نیست ولی تکلیف در تطبیق با قانون اساسی هم مشخص نیست.

آیا وحدت رویه لازم‌الاتباع در ردیف همین نوع قوانین استثنائی است که قانون اساسی متعرض مرجع تطبیق آن نشده است؟ خیر مورد کاملاً با دو نوع قوانین یاد شده فرق دارد ممکن است گفته شود در مورد قوانین در ارتباط با مجلس خبرگان نهاد رهبری، یک سلسله قوانین خاص است، اما کاری که هیأت عمومی دیوان عالی کشور انجام می‌دهد نهایتاً نوعی تفسیر از قوانین است هیأت عمومی ایجاد کننده قانون نیست، قاعده‌ای را به وجود نمی‌آورد. استنباط مختلفی که شعب دیوان عالی کشور از قوانین داشته‌اند در یک استنباط محکم می‌نمایند نظیر کاری است که مجلس شورای اسلامی به صورت تفسیر انجام می‌دهد. اصل ۷۳ قانون اساسی می‌گوید تفسیر قانون عادی با مجلس است حال اگر

مجلس قانونی را تفسیر کرد این تفسیر باید مورد تأیید شورای نگهبان قرار گیرد یا خیر؟

در این خصوص شورای نگهبان در تاریخ ۴/۲/۱۳۶۲ نظر داده است که تفسیر از قانون هم مثل دیگر مصوبات مجلس باید مورد تأیید شورای نگهبان قرار گیرد.

تفسیر مجلس از قانون که تفسیر قانونی و لازم‌الاتباع است خود قاعده کلی است، قانون است، رأی وحدت رویه لازم‌الاتباع هیئت عمومی دیوان عالی کشور هم با تفسیر قانون شکل می‌گیرد. و در حکم قانون هم هست و به نظر می‌رسد که باید شورای نگهبان نسبت به مغایرت یا عدم مغایرت با قانون اساسی و موازین شرعی اقدام نماید و نیازی نیست در این مورد قانونی از جانب مجلس شورای اسلامی وضع گردد.